



فصلی از کتاب «تاریخ فلسفه غرب»

ترجمه: نجف دریابندری

از: برتراند راسل

مجموعه فلسفه کانت

بود. کانت می گفت که ناچار شده است کتاب روسو را دوباره بخواند ، زیرا پلر نخست شیوایی نثر او را از پرداختن به مضمون باز داشته است. کانت هر چند متدین بار آمده بود ، در کلمات و سیاست آزادمنش بود . تا پیش از «حکومت وحشت» هوادار انقلاب فرانسه بود . به دموکراسی اعتقاد داشت ، فلسفه اش ، چنانکه خواهیم دید ، در برابر احکام نظری خدای توسل جستن به دل را جایز می داند . این فلسفه را می توان ، با اندکی مبالغه ، روایت فاضلانهای از اقوال همان کشیش ساوایی دانست . این اصل کانت که هراسانی باید فی نفسه به عنوان غایتی در نظر گرفته شود ، صورتی است از نظریه «حقوق بشر» عشق وی به آزادی از این کلام (که هم در باره کودکان است و هم بزرگان) پیداست ، «چیزی وحشتناکتر از این نیست که کارهای انسانی تابع اراده انسان دیگری باشد» آثار نخستین کانت بیشتر در باب علم است تا فلسفه سپس از زمین لرزه لیسبون به نوشتن در باره نظریه زمین لرزه پرداخت . سپس رساله ای در باره باد تالیف کرد . و نیز مقاله ای در پیرامون این مسئله نوشت که آیا نمناکی باد غربی در اروپا بدان سبب است که باد از اقیانوس می گذرد . کانت به جغرافیای طبیعی علاقه فراوان داشت . مهم ترین اثر عملی اش «تاریخ طبیعی عمومی و نظریه سماوات (۱۷۵۵)

ایمانوئل کانت را عموماً به عنوان بزرگترین فرد فلاسفه جدید می شناسند من نمی توانم با این موافقت کنم ، ولی نشناختن اهمیت عظیم او کار اشتباهی خواهد بود . کانت سراسر عمرش را در کونیگسبرگ (Königsberg) که جایی است در پروس شرقی ، یادر همان حوالی گذراند . گرچه در زمان جنگ هفت ساله (که در مدتی از آن پروس را روسها اشغال کرده بودند) و انقلاب فرانسه و قسمت اول زندگی سیاسی ناپلئون می زیست ، زندگی خارجیش به درس و بحث و بی حادته گذشت . کانت فلسفه لایبنیتس را از روایت ولف WOLF آموخت ، اما تحت تاثیر دو فیلسوف دیگر از لایبنیتس دست کشید . و آن دو روسو و هیوم بودند هیوم با انتقاد از مفهوم علیت ، کانت را از خواب جزمیت بیدار کرد ، یادست کم خود کانت چنین می گوید . اما بیداری کانت کوتاه بود . به زودی داروی خواب آوری برای خود ساخت و دوباره به خواب رفت . در نظر کانت هیوم مخالفی بود که می بایست ردش کرد ، اما نفوذ روسو در او عمیقتر بود . کانت مردی بود چنان مرتب و منظم که هنگامی که در ضمن ورزش و پیاده روی اش از جلو خانه ها می گذشت ، مردم با دیدن او ساعت خود را میزان می کردند . اما یکبار این برنامه چند روزی به هم خورد و آن هنگامی بود که وی مشغول خواندن «امیل»

است که طلیعه نظریه کهکشان لاپلاس است . کانت در این رساله منشا سکنی را برای منظومه شمسی عنوان می کند. قسمتهایی از این اثر بلندی شایان توجهی دارد و به اشعار میلتنون می ماند . حسن این رساله این است که برای نخستین بار مطلبی را عنوان می کند که سرانجام فرضیه ثمربخشی از کاربرد آمد. اما کانت برخلاف لاپلاس در تأیید این فرضیه براهین جدی اقامه نمی کند. بعضی قسمتهای آن خیالبافی صرف است - مثلا آنجا که می گوید سیارات همه مسکونند و دور ترین آنها دارای بهترین ساکنان است. این نظری است که فروتنی زمینی اش ستودنی است ، اما اساس علمی ندارد.

کانت در دوره ای که افکارش را براهین شکاکان پیش از هر زمان دیگری مشغول می داشت کتابی نوشت تحت عنوان «روبایهای یک بیننده روح، مصور به روباهای ما بعدالطبیعه.» منظور از «بیننده روح» شود نپورگ است که نظریه

SWEDENBORG

عرفانی اش در کتاب عظیمی به جهانیان عرضه شده بود. از این کتاب فقط چهار نسخه فروش رفت. خریداران سه نسخه ناشناس بودند . نسخه چهارم را کانت خریده بود. کانت به طور نیم جدی می گوید که نظریه شود نپورگ «باور نکردنی» است ، اما معلوم نیست که بدتر از مابعدالطبیعه رسمی دین باشد . باید گفت که نظر کانت نسبت به شودنپورگ کاملا تحقیر آمیز نیست در شخصیت کانت ، هر چند از نوشته هایش معلوم نمی شود ، یک جنبه عرفانی وجود دارد. و این جنبه شودنپورگ را می پسندید او را «بسیار والا» می نامید .

کانت نیز مانند همه نویسندگان آن زمان رساله ای در باره والایی و زیبایی نوشت. می گوید شب والاست و روزیها دریا والاست و زمین زیبا ، مرد والاست و زن زیبا و علی هذا .

در «دائرةالمعارف بریتانیکا» نوشته اند : « چون [کانت] هرگز زن نگرفت ، عادت دانش اندوزی زمان جوانیش را تا سالهای پیری نگه داشت.» من نمی دانم نویسنده این مقاله خود مجرد بوده یا زن داشته است .

مهمترین اثر کانت «انتقاد عقل محض» است . در اول ۱۷۸۱ ، چاپ دوم ۱۷۸۷ . غرض این کتاب اثبات این مدعاست که معرفت ما نمی تواند از حدود تجربه فراتر رود ، و معینا قسمتی از معرفت از پیشی **APRIORI** است و به طور استقرائی از تجربه به دست نیامده است. به عقیده او آن قسمت از معرفت ما که از «پیشی» است، نه فقط منطق را بلکه بسیاری از معرفتها را ، که نه می توان جزو منطق دانست و نه منتج از آن ، شامل می شود. کانت دو وجه تمایز را که در فلسفه لایب نیتس درهم آمیخته اند از هم جدا می کند: یکی تمایز بین قضایای «تحلیلی» و ترکیبی، و دیگری تمایز بین قضایای از پیشی و تجربی . در باره هر یک از این وجوه تمایز باید قدری سخن گفت :

قضیه تحلیلی قضیه ای است که در آن محمول جزو موضوع باشد مثلا «مرد بلند بالا مرد است.» یا «مثلث متساوی الاضلاع مثلث است .

این قبیل قضایا از قانون تناقض نتیجه می شوند . یعنی قول به این که مرد بلند بالا مرد نیست، متناقض است. قضیه «ترکیبی» قضیه ای است که تحلیلی نباشد . همه قضایایی که ما جزو از راه تجربه بر آنها علم حاصل نمی کنیم ترکیبی است.

مانمی توانیم به صرف تحلیل تصورات به حقایقی از قبیل این که «سه شنبه یک روز بارانی بود.» یا ناپلئون سردار بزرگی بود پی بریم. اما کانت برخلاف لایب نیتس و همه فلاسفه پیشین عکس قضیه را نمی پذیرد. یعنی قبول نمی کند که همه قضایای ترکیبی به واسطه تجربه معلوم می شوند . این نکته ما را به تمایز دوم از دو تمایز بالا وارد می کند.

قضیه «تجربی» قضیه ای است که ما جزو به وسیله ادراک حسی ، خواه متعلق به خود ما باشد و خواه متعلق به شخص دیگری که شهادتش مورد قبول است ، بر آن علم حاصل نمی کنیم . امور تاریخی و جغرافیائی از این قبیل است. قوانین علمی نیز هرگاه علم ما به حقیقت آنها متکی بر معلومات مشاهده ای باشد ، از همین قرار است.

قضیه «از پیشی» قضیه ای است که ممکن است به واسطه تجربه «استخراج» شود، اما وقتی که بر آن علم حاصل شد، معلوم می شود که مبنایی جز تجربه دارد . مثلا کودکی که حساب می آموزد اگر دو مهره و دو مهره دیگر را به تجربه دریابد ، و آنگاه مشاهده کند که روی هم چهار مهره را دریافته است، ممکن است این تجربیات او را در فهمیدن مطلب یاری کند ، اما هنگامی که این قضیه کلی را که «دو به علاوه دو مساوی است با چهار» فهمید ، دیگر احتیاجی به تأیید موارد مصداقیه این قضیه ندارد. این قضیه دارای اوقاتی است که قانون عمومی هرگز نمی تواند در پرتو استقرای به دست آورده . همه قضایای ریاضی محض بدین معنی «از پیشی» است.

عینوم ثابت کرده بود که قانون علیت تحلیلی نیست، و چنین نتیجه گرفته بود که مانمی توانیم به صحت این قانون یقین داشته باشیم.

کانت گفت که قانون علیت ترکیبی است ، و معذک مستند بود که علم بدان به طور از پیشی حاصل می شود. وی می گفت که حساب و هندسه نیز ترکیبی است ، ولی همچنان از پیشی نیز هست . در نتیجه کانت مسئله خود را به این صورت درآورد :

چگونه حکمهای ترکیبی به طور از پیشی ممکن است ؟

رساله «انتقاد عقل محض» است . کانت به راه حل خود برای این مسئله اطمینان فراوان داشت. وی دوازده سال در وقت جنگهای راصرف نوشتن کتابش کرد . کانت در مقدمه چاپ اول می نویسد : «به جرئت می توانم بگویم که دیگر حتی یک مسئله مابعد طبیعی که حل نشده باشد ، یا حداقل کلید حل آن به دست نیامده باشد ، وجود ندارد .» وی در مقدمه چاپ دوم خود را با کوپرنیکوس قیاس می کند و می گوید که یک انقلاب کوپرنیکی در فلسفه راه انداخته است.

کانت می گوید که دنیای خارج فقط ماده احساس را باعث می شود، اما دستگاه ذهنی خود ما این ماده را در زمان و مکان تنظیم می کند و تصوراتی را که ما به واسطه آنها تجربه را می فهمیم فراهم می سازد امور نفس الامری ، یا اشیا فی نفسه ، که علل احساسهای ما هستند ، غیر قابل شناختند ، این امور واقع در زمان یا مکان نیستند ، جوهر نیستند ، و نمی توان آنها را با هیچیک از تصورات کلی که خود کانت «متولات می نامد» وصف کرد. زمان و مکان ذهنی اند

و جزو دستگاه ادراک ما هستند. اما درست به همین سبب می‌توانیم یقین داشته باشیم که هر چیزی که ما تجربه کنیم دارای خصایصی خواهد بود که مورد بحث هندسه و علم زمان است. اگر انسان عینک کبود به چشم بزند، مسلماً عالم در نظرش کبود خواهد نمود. البته این مثال از کانت نیست. (۱) به همین ترتیب چون انسان به چشم ذهنی خود همیشه عینک مکانی دارد، این است که مسلماً همه چیز را همیشه در مکان می‌بیند. پس هندسه از پیشی است، بدین معنی که باید در مورد همه چیزهایی که به تجربه در می‌آیند صادق باشد، اما دلیلی درست نیست که بپنداریم چنین چیزی در مورد اشیای فی‌نفسه نیز، که به تجربه مادر نمی‌آیند، صدق می‌کند.

کانت می‌گوید که زمان و مکان تصور نیستند، بلکه اشکالی از «دید» اند. اما تصورات از پیشی هم وجود دارد، و آن «مقولات» دوازده گانه است، که کانت از منطق قیاسی گرفته است. مقولات دوازده گانه ب چهار دسته سه تایی تقسیم شده است: (۱) مقولات کمی: وحدت، کثرت، جمعیت (۲) مقولات کیفی: واقعیت، نفی، محدودیت (۳) مقولات اضافی جوهر و عرض، علت و معلول، تقابل (۴) مقولات وضعی امکان، وجود، ضرورت. این مقولات امور ذهنی هستند - یعنی ساختمان ذهنی ما چنان است که این مقولات با هر آنچه ما تجربه می‌کنیم قابل انطباقند. اما دلیلی ندارد این مقولات را قابل انطباق با اشیای فی‌نفسه بدانیم. در مورد علمیت تناقضی وجود دارد، زیرا کانت اشیای فی‌نفسه را علت احساس می‌داند و از طرفی بدعقیده وی اراده آزاد علت رویدادهای واقع در زمان و مکان است. این تناقض سهوی نیست، بلکه یکی از اجزای اساسی دستگاه فلسفی کانت را تشکیل می‌دهد.

بخش بزرگی از «انتقاد عقل محض» اختصاص یافته است به نشان دادن خطاهایی که از انطباق دادن زمان و مکان با مقولات با چیزهایی که به تجربه در نمی‌آید ناشی می‌شود. کانت، پس از فراغت یافتن از این کار، می‌گوید که اکنون خود را دچار تناقضات می‌یابیم - یعنی با قضایایی رو به رو هستیم که متقابلاً یکدیگر را نقض می‌کنند. حال آنکه هر یک از آنها ظاهراً قابل اثبات است. شش چهار گزاره این تناقضات را بر می‌شمارد که همه از ترو انی‌ترو تشکیل شده‌اند.

تر تناقض اول می‌گوید: «جهان زماناً آغاز دارد و مکاناً نامحدود است.» آنتی‌تر می‌گوید: «جهان زماناً بی‌آغاز و مکاناً نامحدود است، واز هر دو لحاظ زمانی و مکانی نامتناهی است.»

تناقض دوم ثابت می‌کند که هر ماده مرکب هم از اجزای بسیط تشکیل شده و هم تشکیل نشده است.

در تناقض سوم تر می‌گوید که دونوع علمیت وجود دارد: یکی مطابق قوانین طبیعی، دیگری مطابق قانون اختیار، آنتی‌تر می‌گوید که فقط یک نوع علمیت، مطابق قانون طبیعی، وجود دارد.

تناقض چهارم ثابت می‌کند که وجود واجب مطلق هم هست، هم نیست.

این قسمت از انتقاد در هگل، که دیالکتیکش تماماً از ۱- این مثال این بیت مولوی را به یاد می‌آورد:

پس چشمیت داشتی شیشه کبود
زین سبب عالم کبودت می‌نمود -

تناقضات گرفته شده، تاثیر فراوان کرد. کانت در بخش معروفی از رساله‌اش می‌پردازد به رد همه براهین عقلی محض در اثبات وجود خدا. البته او ادآوری می‌کند که خود دلایل دیگری برای اعتقاد به وجود خدا دارد. این دلایل را وی بعداً در رساله «انتقاد عقل عملی» ارائه داد. اما در رساله «انتقاد عقل محض» منظور وی فقط نفی ورد براهین موجود است.

کانت می‌گوید که مطابق عقل محض فقط سه برهان در اثبات وجود خدا موجود است، و آن سه عبارتند از برهان بودشناسی و برهان جهان شناسی و برهان طبیعی الهی (فیزیکو تئولوژیک).

برهان بودشناسی، به صورتی که کانت می‌گوید، خدا را به عنوان **Realismum** یعنی واقعی‌ترین هستی، تعریف می‌کند، و آن موضوع همه محموله‌هایی است که دال بر هستی مطلقند. کسانی که این برهان را معتبر می‌دانند معتقدند که چون «وجود» از قبیل محموله‌های مزبور است، پس باید بر موضوع ما، یعنی «واقعی‌ترین هستی» حمل شود. یعنی موضوع ما باید وجود داشته باشد. اما کانت اعتراض می‌کند که «وجود» محمول نیست. وی می‌گوید که من می‌توانم منسکه را به صرف تصور در نظر آورم که همه محموله‌های منسکه واقعی بر آنها قابل حمل باشد.

برهان جهان شناسی می‌گوید که اگر اصولاً چیزی وجود داشته باشد پس هستی واجب مطلق باید وجود داشته باشد. و این هستی باید همان «واقعی‌ترین هستی» باشد. کانت می‌گوید که مرحله آخر این برهان تکرار همان برهان بودشناسی است، و لذا آنچه در رد آن گفته شد در حق این هم صدق می‌کند.

برهان طبیعی الهی همان برهان معروف «نظم» است، با این تفاوت که جامه مابعد طبیعی به تن دارد. این برهان می‌گوید که جهان نشان دهنده نظم است که بر غرض دلالت دارد. کانت درباره این برهان به احترام بحث می‌کند، اما یادآور می‌شود که این برهان، اگر خیلی هنر کند، وجود «نظم» را اثبات می‌کند و نه وجود «خالق» را، و بنابراین نمی‌تواند مفید تصویری کافی از خدا باشد.

کانت بحث «خداوند» چنین به پایان می‌رساند که «یگانه حکمت الهی عقلی ممکن است که مبتنی بر قوانین اخلاقی یا جوابی هدایت آن قوانین باشد.»

کانت می‌گوید که خداو اختیار و وقتا، «سه اندیشه عقلی» است.

عقل محض ما را به «تشکیل» این اندیشه‌ها رهنمون می‌شود، ولیکن خود عقل نمی‌تواند واقعیت آنها را اثبات کند. اهمیت این اندیشه‌ها اهمیت عملی است. یعنی این اندیشه‌ها به اخلاقیات مربوط می‌شوند. به کاربردن عقل بنحو مطلق به نتایج غلط منجر میشود یگانه مورد استعمال صحیح آن راجع به مسائل اخلاقی است.

بطور مجمل و در انتقاد عقل عملی (۱۸۷۶) به شرح بنطور مجمل و در انتقال عقل عملی (۱۸۷۶) به شرح بیان شده است. برهانی که در اینجا مورد بحث قرار گرفته این است که قانون اخلاقی مستلزم عدالت، یعنی سعادت متناسب با فضیلت، است. فقط خداوند می‌تواند این مطلوب را تضمین کند. و قدر مسلم این است که او این را در این دنیا تضمین نکرده است. بنابراین خداوند زندگی بعدی وجود دارند، اختیار نیز باید وجود داشته باشد، زیرا که در غیر این

صورت فضیلت وجود نمی‌داشت.

دستگاه اخلاقی کانت، به‌صورتی که در رساله «مابعد الطبیعه اخلاقیات» طرح شده، دارای اهمیت تاریخی قابل ملاحظه‌ای است. اصطلاح «امر قاطع»، که حداقل بیرون از محافل فلسفی هم معروف است، در این رساله آمده است. چنانکه می‌توان انتظار داشت، کانت بهره‌جویی یاهر نظریه دیگری را که برای اخلاق قائل به غرضی بیرون از خود اخلاق باشد به هیچ وجه نمی‌پذیرد. وی خواهان «یک مابعد الطبیعه اخلاقی کاملاً مجرد [است] که آمیخته به حکمت الهی یا علم طبیعی یا فوق طبیعی نباشد.» کانت چنین ادامه می‌دهد که مینا و ماخذ همه تصورات اخلاقی به نحو کاملاً ازیمشی در عقل نهفته است. ارزش اخلاقی فقط هنگامی وجود دارد که شخص به حکم حس و وظیفه عمل کند. کافی نیست که عمل وی چنان باشد که وظیفه ممکن است تجویز کند. کاسبی که به حکم سود شخصی دستکار باشد، فضیلت نیست.

ذات اخلاق مشتق از قانون است، زیرا که گرچه در طبیعت همه چیز مطابق قانون عمل می‌کند فقط موجود ذی‌عقل است که می‌تواند مطابق معنای قانون یعنی بر حسب «اراده» عمل کند. اندیشه یک اصل عینی، تا آنجا که برای اراده التزام آور است، فرمان عقل نامیده می‌شود، و صورت‌بندی فرمان عقل همان «امر» است.

دو نوع امر وجود دارد: امر غرضی، که می‌گویند: «اگر می‌خواهی به فلان مقصود برسی، بهمان کار را کن.» و امر قاطع، که می‌گوید فلان کار بی‌توجه به هیچ مقصودی عیناً واجب است. امر قاطع ترکیبی و ازیمشی است. کانت ماهیت آن را از تصور قانون استنتاج می‌کند.

«اگر یک امر قاطع را به اندیشه در آورم فوراً می‌دانم که محتوایش چیست. زیرا چون امر علاوه بر قانون، فقط حاوی ضرورت تطابق دستور Maxim با همان قانون است. و از طرفی قانون حاوی هیچ شرطی که خود قانون را محدود سازد نیست، پس چیزی باقی نمی‌ماند جز کلیت قانون کلی، که دستور عمل باید با آن وفق داشته باشد، و همین وفق به تنهایی امر را ضروری می‌سازد. بنابراین امر قاطع یک امر است، و در حقیقت این است، فقط مطابق دستوری عمل کن که بتوانی در عین حال اراده کنی که آن دستور قانون عمومی گردد. یا چنان عمل کن که گویی دستور عمل تو به وسیله اراده تو یک قانون طبیعی عمومی خواهد شد.»

کانت به عنوان نمونه استعمال امر قاطع می‌گوید که قرض گرفتن پول خطاست، زیرا اگر همه ما بخواهیم پول قرض بگیریم، دیگر پولی برای قرض گرفتن باقی نمی‌ماند. بر همین قیاس می‌توان نشان داد که امر قاطع دزدی و آدم‌کشی را نیز منع می‌کند. اما اعمالی نیز هست که بیگمان در نظر کانت خطاست، حال آنکه اثبات خطا بودن آنها به وسیله اصول وی ممکن نیست، مثلاً خودکشی. کاملاً ممکن است که شخص مایوس و افسرده آرزو کند که همه مردم خودکشی کنند. به نظر می‌رسد که دستور کانت شرط لازم فضیلت را به دست می‌دهد، ولی شرط کافی آن را معلوم نمی‌کند. برای اینکه شرط کافی را به دست آوریم، باید نقطه نظر صوری محض کانت را رها کنیم و نتایج عمل را هم قدری به حساب آوریم. اما کانت تأکید می‌کند که فضیلت به

نتیجه‌ای که مقصود عمل است بستگی ندارد. بلکه فقط عملی به اصلی است که خود فضیلت نتیجه آن است. اگر این تأکید را بپذیریم هیچ چیزی محکمتر و منجسّمتر از دستور کانت ممکن نخواهد بود.

هرچند از ظاهر این اصل بر نمی‌آید، کانت معتقد است که ما باید چنان عمل کنیم که هر فردی را به خودی خود یک غایت در نظر گرفته باشیم. این نظریه راهی توان شکل انتزاعی نظریه حقوق بشر دانست: و در معرض همان ایرادهای است که بر آن نظریه وارد است.

اگر این نظریه به جد گرفته شود، هنگامی که منافع دو تن باهم تعارض پیدا کنند صدور حکم غیر ممکن می‌شود. مشکلات این امر به خصوص در فلسفه سیاسی آشکار می‌شود، زیرا که این فلسفه محتاج به اصلی است از قبیل رجحان اکثریت که مطابق آن بتواند در وقت لزوم عدای رافدای عده دیگری کند. اگر باید که دولت بر اساس اخلاق حکومت کند، در این صورت دولت باید هدف واحدی داشته باشد، و یگانه هدف واحدی که با عدالت سازش دارد خیر و صلاح جامعه است.

ولی می‌توان اصل کانت را چنین تفسیر کرد: منظور این نیست که فرد غایت مطلق است، بلکه همه افراد باید در تعیین اعمالی که عده کثیری را متأثر می‌سازد به طور مساوی به حساب آیند. با این تفسیر، می‌توان این اصل را همین‌گونه که اساس اخلاقی برای دموکراسی دانست. بدون ترتیب دیگر این اصل در معرض ایراد بالا واقع نخواهد بود.

قوت و طراوت ذهن کانت در سالهای پیری از رساله «صلح دائم» (۱۷۹۵) پیداست. در این اثر، کانت از اتحادیه دول آزادی که به موجب قرار دادی دائر بر منع جنگ با هم متحد شده باشند دفاع می‌کند. می‌گوید که عقل جنگ را با شدت محکوم و ممنوع می‌سازد. فقط دولت جهانی می‌تواند از جنگ جلوگیری کند. سازمان مدنی دول جزء باید «جمهوری» باشد، اما این لفظ را چنین معنی می‌کند که قوای مجریه و مقننه مجزا باشند. منظورش این نیست که نباید پادشاهی وجود داشته باشد، بلکه در حقیقت می‌گوید که «آسان‌ترین راه حصول حکومت کامل سلطنتی است. کانت چون این رساله را تحت تأثیر «حکومت وحشت» نوشته است، از دموکراسی دلش پاک نیست. می‌گوید دموکراسی ناچار همان استبداد است زیرا در این نوع حکومت قوه مقننه حاکم است.

«آنها در اصلاح «همه مردم» نامیده می‌شوند و خواسته خود را انجام می‌دهند، در واقع همه نیستند بلکه فقط اکثریتی هستند بنابراین اداره کلی بانفس خود و یا اصل اختیار تناقض پیدا می‌کند.» اصطلاحاتی که کانت در اینجا به کار برده است، تأثیر روسو را نشان می‌دهد، اما اندیشه مهم اتحادیه جهانی به عنوان تأمین کننده صلح از روسو نیست.

این رساله باعث شده است که کانت از ۱۷۹۳ به بعد در کشور خود مضروب باشد.